**باسمه تعالی**

**چهارشنبه، 26/07/1396**

**فقه / درس شماره 8**

**درس خارج فقه استاد سیدمحمدجواد شبیری**

خلاصه بحث جلسه گذشته

بحث در مورد ابو سمینه محمد بن علی الصیرفی الکوفی القرشی الهمدانی بود. البته درباره بعضی از این قیدهایش حرف‌هایی هست که بعد توضیح می‌دهیم. ابو سمینه تضعیفاتی دارد که در جلسه قبل خواندم و از طرف دیگر اماراتی بر توثیق او می‌شود ذکر کرد. در مورد تضعیفات گفته می‌شود که آیا این تضعیفات ذاتاً حجّیّت دارد یا خیر. در مورد توثیقات هم همین بحث هست که قرائن ذاتاً چه مقدار اعتبار دارند. آن قرائن در مقام تعارض با قرائن تضعیف چه قدر قابلیت اعتنا دارند. در تضعیفات عبارت‌های مختلف ائمه رجال را ذکر کردیم و حال برگردیم ببینیم آیا این‌ها ذاتاً اعتبار دارند یا خیر. اولین عبارت از رجال نجاشی بود:[[1]](#footnote-1) **ضعیف جداً فاسد الاعتقاد...**

اشکال کلی تضعیفات

ما در مورد تضعیفات به طور کلی بحثی داریم که به صورت روشن‌تر در مورد رجال ابن غضائری پیاده می‌شود. اساساً اعتبار توثیق و تضعیف ائمه رجال به خاطر این است که آن‌ها شهادتی داده‌اند و چون این شهادت دوران امر بین حدس و حس است، باید آن را به حس حمل کنیم، یعنی بحث دوران امر بین حدس و حس یکی از مبانی مهم اعتبار شهادت‌های ائمه رجالی است. به نظر می‌رسد در مورد تضعیفات ائمه رجال، این مطلب که در دوران امر بین حدس و حس باید حمل بر حس کنیم، تمام نیست. دو بیان دارد.

بیان اول

بیان اول این است که ما علم اجمالی داریم به این که بسیاری از این تضعیفات بر مبنای حدس است و شواهد مختلفی برای این که بسیاری از این تضعیفات حدسی و بر مبنای متن‌شناسی است وجود دارد. خیلی وقت‌ها در تضعیفاتی که انجام می‌شده، دو مقدمه را ضمیمه می‌کرده و تضعیف شخص را نتیجه می‌گرفته‌اند. یکی این که به روایت‌های شخص مراجعه می‌کردند و اگر می‌دیدند روایت‌های نادرستی را نقل کرده، از آن ضعف راوی را نتیجه می‌گرفتند. این استدلال متن‌شناسانه دو مقدمه دارد که هر دو مقدمه‌اش استنباطی است. مقدمه اولش این است که این متن نادرست است و مقدمه دوم این که اگر متن نادرست باشد، راوی این متن هم تعمّد کذب داشته است.

نادرستی متن

اما درباره نکته اول که متن نادرست است باید گفت بیشتر بحث‌هایی که در مورد تضعیفات هست در مسائل مربوط به غلوّ و مانند آن است. غلوّ یعنی شخص در مورد ائمه علیهم السلام بیش از حدّ صحیح قائل شود و

مقامات ائمه علیهم السلام را بالاتر از مقامات واقعی‌شان بداند. این که ائمه علیهم السلام چه مقاماتی داشته‌اند، خودش امری استنباطی است. آیا ائمه: ولایت تشریعی داشته‌اند یا خیر، آیا علم به غیب داشته‌اند یا نه، آیا کرامت‌هایی از ائمه سر می‌زده است یا خیر، آیا سهو الامام7 بوده است یا خیر؟ همه این‌ها موضوعاتی است که در مورد مقامات ائمه: وجود دارد و بعضی قائل هستند و بعضی نیستند و به هر حال امری استنباطی است. حاج آقا زمانی فرمودند که غلوّ شبیه تندرو و کندرو در فضای اصطلاحات سیاسی است. یعنی حد وسطی را در نظر می‌گیرند و بالاتر از آن حد وسط می‌شود تندرو و پایین‌تر از آن حد وسط می‌شود کندرو. چه چیزی حدّ وسط است؟ این خودش امری استنباطی است. شبیه همین در بحث غلوّ و تقصیر وجود دارد. مرحوم شیخ صدوق علائمی برای غلوّ ذکر می‌کند و می‌فرماید علامت غلوّ این است که کسی رجال و بزرگان قم را به تقصیر نسبت دهد. مرحوم شیخ مفید می‌فرماید بعضی از مسائلی که آن‌ها دارند مثل این که قائل به سهو الامام7 بودند، این خودش تقصیر است و این نشانه نیست. گفت‌وگویی که بین شیخ مفید; و شیخ صدوق; در رساله تصحیح الاعتقاد و اعتقادات هست، خود یکی از شواهد روشن است بر این که مسئله غلوّ امری استنباطی است. البته پارسال ما در بحث محمد بن سنان به این مطلب اشاره کردیم.

تفاوت غلو در روایات با کتب رجال

مراتبی از غلوّ وجود دارد که ائمه: را خدا یا نبی بدانند، **ان الاوصیاء انبیاء** که در بعضی از تعبیرات هست، این را همه قائل هستند که کفر و خروج از محدوده دین است. ولی غلوّی که در کتب رجال مطرح است، دایره‌اش بسیار وسیع‌تر است. غلوّی که در دوره ائمه: وجود داشته و روایات ما آن را مذّمت کرده است غیر از غلوّی است که در کتب رجال مطرح است و به راویان نسبت می‌دهند. این بحثی تفصیلی است که بماند. بنابراین اگر تضعیف بر پایه غلوّ باشد، تضعیفی استنباطی است و حجّیت ذاتی ندارد.

دو مقدمه‌ای که عرض کردم از راه مراجعه به روایات راوی بخواهند ضعف او را نتیجه بگیرند، مقدمه اولش این است که متن روایاتش باطل است، این خودش امری استنباطی است.

اعتقاد به مضمون نقل شده

مقدمه دوم این است که راوی‌ای که روایت کذب و باطل را نقل می‌کند، خودش هم به این مضمون معتقد است و این هم امری استنباطی است. مرحوم شیخ طوسی در عدّه بحثی دارد که بیشتر ناظر به فرمایش مرحوم سید مرتضی است. سید مرتضی می‌فرماید خیلی از کسانی که خبر واحد را نقل کرده‌اند فاسد الاعتقاد و... هستند. عبارت تند معروفی دارد. شیخ طوسی به صورت غیر مصرّح در مقام پاسخگویی به فرمایش سید مرتضی است و پیداست که عبارت‌های شیخ طوسی; ناظر به کلام سید مرتضی است. ایشان گروه‌های مختلف ضعفایی که در میان روات وجود دارند را یکی یکی بررسی می‌کند و از جمله این‌ها غلات هستند. مرحوم شیخ می‌فرماید همه کسانی که روایت‌های غلوّ آمیز را نقل کرده‌اند غالی نیستند.

جامع نگاری و صحیح نگاری

خیلی وقت‌ها بعضی از اشخاص روایاتی را نقل می‌کردند که خودشان قائل به آن نبودند و از این باب که می‌خواستند بگویند ما همه روایات را جمع کردیم نقل می‌کردند. در بحث کامل الزیارات نکته‌ای عرض کردم که ما دو مشرب کلی در میان قدما داشتیم، مشرب صحیح نگاری و مشرب جامع نگاری. گفتیم مشرب کامل

الزیارات جامع نگاری است نه صحیح نگاری. بعداً هم به این مطلب اشاره می‌کنم. مرحوم شیخ هم اشاره به همین مطلب دارد که مشرب بسیاری از مؤلفین ما جامع نگاری است و این جور نیست که به صحت روایاتی که نقل می‌کنند حکم کنند. روایاتی را نقل می‌کردند برای این که همه روایات را استقصا کرده باشند و استیعاب جمیع ما روی را انجام داده باشند.

کلیّت بحث این است که شهادت و قرینیّت نقل روایت باطل بر کاذب بودن راوی، دو مقدمه دارد، یکی این که این روایت باطل است و دیگری این که کسی که روایت باطل را نقل می‌کند خودش هم کاذب است، خودش هم به مضمونش معتقد است و با علم به این که این مضمون باطل است آن را نقل می‌کند. همه این‌ها امور استنباطی هستند. بنابراین تضعیفاتی که ثابت شود بر پایه متن شناسی هستند، شهادت ذاتی ندارند.

قرائنی نشان می‌دهد که بسیاری از تضعیفات کتب رجالی بر پایه متن شناسی بوده است. ما علم اجمالی داریم که بسیاری از تضعیفات بر اساس متن شناسی است و حسی نیست. این علم اجمالی باعث می‌شود که در دوران شهادت ائمه رجال بین حسّ و حدس، حمل به حسّ نکنیم. قرائن و شواهد مفصل است. فقط خواستم نکات بحث را در حد کوتاه بیان کنم. این خود بحث مفصلی است که در بحث رجالی به این پرداختم که یکی از نکاتی که جایش خالی است مناشی تضعیفات است. در بحث رجال عنوان مستقل مناشی تضعیفات را داده بودیم که خیلی از تضعیفات استنباطی است و چند جلسه در مورد این صحبت کردیم.

بیان دوم

تقریب دیگر این است که حتی اگر علم اجمالی هم نباشد، این که در دوران امر بین حسّ و حدس حمل به حسّ می‌کنیم از باب اماریت و طریقیت نوعیّه است. در خصوص شهادت‌های ائمه رجالی این طریقیت نوعیه وجود ندارد، بنابراین ما نمی‌توانیم آن را حجت بدانیم. هر دو تقریب ریزه‌کاری‌هایی دارد که باید در جایی مفصل به آن بپردازیم. هیچ کدام از این دو بیان در باب توثیقات نمی‌آیند، زیرا در توثیقات چنین علم اجمالی‌ای نداریم و طریقیت وجود دارد. به تعبیر دیگر در جایی شهادت اعتبار دارد که ظنّ نوعی حاصل شود و در این جور تضعیفات ائمه رجال ظنّ نوعی حاصل نمی‌شود.

پاسخ سؤال: نه ظنّ نوعی به اعتبارش و نه ظنّ نوعی به حسّی بودنش، هیچ کدام حاصل نمی‌شود.

البته عرض کردم هر دو تقریب نیاز به تفصیل دارد. مثلاً در همین بحث ظنّ نوعی، بحث این است که آیا در خصوص ظنّ نوعی که این‌جا ملاک است، خصوص دایره شهادات رجالی را باید در نظر گرفت یا ظنّ نوعی در کل شهادات را. البته این بحث‌هایی که عرض می‌کنم همه بر مبنای این است که شهادت ائمه رجال را از باب ظنّ خاص معتبر بدانیم، اگر شهادت ائمه رجال را از باب اطمینان حجت بدانیم، طبیعتاً باز هم این مشکلات پیش می‌آید که در مورد تضعیفات این اطمینان حاصل نمی‌شود.

مبنای انسداد صغیر

مبنای دیگری هست که حاج آقا اشاره می‌کردند و خودشان هم به آن مایل هستند و آن این که شهادت‌های ائمه رجال را از باب انسداد صغیر معتبر می‌دانند. اگر کسی از باب انسداد صغیر معتبر بداند نیز باید ظنّ نوعی در خصوص شهادت حاصل شود. این ظنّ نوعی که این‌جا می‌گویم به معنی ظنّ نوع مردم در خصوص تک تک موارد شهادات است. با توجه به این که بسیاری از این شهادت‌ها بر پایه بحث متن شناسی و امثال این‌ها است، ظنّ نوعی در خصوص شهادات حاصل نمی‌شود.

پاسخ سؤال: اگر شهادت ائمه رجال را از باب ظن خاص بدانیم، ظن خاص ظن نوع موارد است، نه در خصوص مورد. کلاً طریقیّت امارات از باب این است که در نوع موارد طریقیّت دارد و این نوع موارد اماره‌ای را

معتبر کرده است. بحث این است که آیا آن طریقیت در مورد تضعیفات ائمه رجال می‌آید یا خیر. این‌ها سرفصل‌هایی بود که درباره هر کدام باید مفصّل بحث شود و نمی‌خواهم وارد آن شوم.

تضعیفات در خصوص ابو سمینه

بحثی که این‌جا می‌خواهم مطرح کنم این است که آیا مشکلات عامی که در جای خودش وجود دارد و ما الآن به عنوان اصل موضوع به آن پرداختیم در خصوص ابو سمینه هم می‌آید یا خیر؟ به نظر می‌رسد شهادت‌هایی که در مورد ابو سمینه هست شهادت‌های خاصی است. لااقل بعضی از این شهادت‌ها و بعضی قطعات آن‌ها، شهاداتی است که نمی‌توان گفت حتما بر اساس غلوّ و امثال آن است. بعضی از این شهادت‌ها بحث غلوّ است، مثل **ثمّ تشهّر بالغلوّ فجفا**، یا عبارت ابن الغضائری: **کان شهیراً فی الارتفاع لا یلتفت الیه و لا یکتب حدیثه**[[2]](#footnote-2) یا شهادتی که در رجال کشّی هست: **قال حمدویه عن بعض مشیخته: محمد بن علی رمی بالغلو**.[[3]](#footnote-3) آن عباراتی که صریحاً روی غلوّ و... تکیه کرده است اعتبار ندارد.

از جمله این‌ها استثنا از رجال محمد بن احمد بن یحیی اشعری است. مرحوم شیخ در فهرست بعد از این‌که طریق خودش به محمد بن احمد بن یحیی بن عمران صاحب نوادر الحکمه را ذکر می‌کند می‌فرماید: **قال محمد بن علی بن الحسین (ابن بابویه): الا ما کان فیه من تخلیط و هو (الذی یکون) طریقه محمد بن موسی الهمدانی أو یرویه عن رجل أو عن بعض أصحابنا...**[[4]](#footnote-4) عنوانی که برای آن استثنا می‌دهد **ما کان فیه من تخلیط** است. غلوّ و تخلیط از امور استنباطی هستند و این جور شهادت‌ها معتبر نیستند.

اما چیزهای دیگری در این شهادات هست و مشکل است که بگوییم همه مربوط به غلوّ هستند و ظن نداریم که این‌ها مربوط به غلوّ باشند. آن علم اجمالی‌ای هم که ما داریم در مواردی که شهادت ویژگی خاصی دارد نمی‌آید. در واقع علم اجمالی به این که شهادت‌ها حدسی است، به مواردی که ظنّ به حدسی بودن شهادت وجود داشته باشد منحل می‌شود، یعنی مواردی که مظنون الحدسیه است. در میان مظنون الحدسیات علم اجمالی به وجود حدس وجود دارد، اما علم اجمالی نداریم که در غیر دایره مظنون الحدسیه حدس وجود داشته باشد. به عبارت دیگر علم اجمالی به وجود اجتهاد در تضعیفات، به علم اجمالی در دایره صغیرتر منحل می‌شود و آن موارد مظنون الحدسیه است.

پاسخ سؤال: شهرت به غلوّ هم فایده ندارد، چون خود غلوّ امری استنباطی است. حتی همین **کان شهیراً**

**فی الارتفاع** که در تعبیر ابن غضائری هست، **ثم تشهر بالغلو** که در تعبیر نجاشی هست، از طرف دیگر تعبیری که بعضی مشیخه حمدویه نقل می‌کنند **رمی بالغلو** است، خیلی شل است، مثل این که اصل غالی بودنش هم خیلی برایش مسلم نیست، با تعبیر **رمی بالغلو** که شبیه صیغه تمریض است بیان می‌کند.

تضعیفاتی غیر از غلو و تخلیط

ولی با همه این حرف‌ها در این تضعیفاتی که ما داریم چیزهایی هست که مشکل است ما از اعتبار ذاتی این شهادات بگذریم. مثلاً نجاشی می‌گوید **و قد اشتهر بالکذب بالکوفه**، هیچ بحث غلوّ و مانند آن مطرح نیست. در فهرست مرحوم شیخ استثنایی که شیخ صدوق; می‌کند تقریباً صریح است که مسئله فقط غلوّ نیست.[[5]](#footnote-5) ببینید استثنایی که می‌کند این است: **الا ما کان فیها من تخلیط،** یک، **أو غلوّ،** دو، **أو تدلیس،** سه، **أو ینفرد به و لا یعرف من غیر طریقه**، یعنی چیزهایی هم که مربوط به تخلیط و غلو نباشد، مثل این که منفرد باشد و از غیر طریق او شناخته نشده باشد را هم استثنا کرده‌اند. پس استثنایش فقط مربوط به تخلیط و غلوّ و امثال این‌ها نیست که بگوییم امور حدسی است.

کلام فضل بن شاذان

تعبیر دیگری هم هست که فضل بن شاذان می‌گوید چیزی نمانده است که من در قنوت نمازم به ابو سمینه لعن بفرستم. می‌گویند این همه آدم ضعیف هست. می‌گوید او ویژگی خاصی دارد و با دیگران متفاوت است.[[6]](#footnote-6) عبارت دیگری هم دارد: **و ذکر الفضل فی بعض کتبه: الکذّابون المشهورون أبو الخطّاب و یونس بن ظبیان و یزید الصائغ و محمّد بن سنان، و أبو سمینة أشهرهم.**

البته در مورد محمد بن سنان قبلاً گفتیم این شهادت که از فضل نقل شده است معتبر نیست. ممکن است اشکال کنید که وقتی این شهادت در مورد محمد بن سنان معتبر نیست، در مورد اشخاص دیگر هم اعتبار ندارد. ولی این طور نیست، زیرا این شهادت انحلالی است. در مورد محمد بن سنان قطعاً اشتباه کرده است، چون ویژگی‌هایی که در مورد توثیق محمد بن سنان هست به خصوص روایت احمد بن محمد بن عیسی که سال‌های قبل مفصّل در مورد آن صحبت کردیم، نشان می‌دهد که محمد بن سنان جزء کذابین مشهورین نیست. این که فضل بن شاذان در مورد محمد بن سنان اشتباه کرده و او را کذاب مشهور تلقی کرده است، موجب نمی‌شود که سایر شهادت‌هایی که داده معتبر نباشد.

پاسخ سؤال: مناطش این است که این شهادت قطعاً مخالف واقع است و شهادتی که مخالف واقع است حجیت ندارد. در مورد محمد بن سنان به قرینه امارات توثیق، قطع به اشتباه بودنش داریم و این قطع به اشتباه سبب می‌شود که این شهادت ذاتاً حجت نباشد. حالا ببینیم آیا در مورد ابو سمینه چنین قرائنی وجود دارد یا خیر. بعداً در مورد آن صحبت می‌کنیم.

پاسخ سؤال: نه، در این کلام پنج نفر وجود دارند، ابو الخطاب، یونس بن ظبیان، یزید صائغ، محمد بن سنان و ابو سمینه. فقط در مورد محمد بن سنان این ثابت است. این‌ها هم غلات هستند و هم کذاب به غیر جهت غلوّ. فقط بحث غالی بودنشان نیست. مثلاً ابو الخطاب ولو غالی است، رسماً دروغ هم می‌گفته است. در

روایات ما هست که بحث‌های دیگری هم در مورد این‌ها وجود دارد.

شهادت دیگر

نکته دیگری هم این‌جا وجود دارد. این‌جا دو شهادت هست. یکی در اصل کذاب بودن و مشهور بودن است که می‌گوییم انحلالی است و عدم اعتبار شهادت محمد بن سنان موجب نمی‌شود که سایر شهاداتشان معتبر نباشد، چون نکته عدم اعتبارشان متفاوت است. دیگری اشهرهم بودن است. می‌گوید ابو سمینه اشهر الکذابین است. این شهادت دیگری است و باید حجیت ذاتی‌اش را منهای قرائن توثیق بررسی کنیم. درباره قرائن توثیق باید بعداً بحث کنیم که چه قدر وجود دارد. به نظر می‌رسد که حجّیت ذاتی این عبارت تام است. بنابراین گرچه بعضی از شهادت‌های به تضعیف ابو سمینه که مربوط به غلو است، رمی بالغلو، استثنای ابن ولید و... حجّیّت ندارند، ولی همه شهادت‌ها از این سنخ نیست. بنابراین ما شهادت‌هایی درباره تضعیف ابو سمینه داریم که ذاتاً حجّت است. حالا باید ببینیم آیا این شهادت معارض دارد یا خیر. معارض هم دو نوع است. گاهی معارض باعث می‌شود که ما علم به کذب آن شهادت پیدا کنیم و دیگر توثیقات ذاتاً اعتبار نداشته باشد که در مورد آن صحبت می‌کنیم. نوع دیگر معارض این است که دوران امر بین دو شهادت است؛ شهادت به توثیق و شهادت به تضعیف. آن‌جا هم باید بحث کنیم که کدام‌یک از این شهادت‌ها معتبر هستند.

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد**

1. . رجال نجاشی، ص 332، 894: محمد بن علي بن إبراهيم بن موسى أبو جعفر القرشي مولاهم صيرفي ابن أخت خلاد المقرئ و هو خلاد بن عيسى. و كان يلقب محمد بن علي أبا سمينة ضعيف جدا فاسد الاعتقاد لا يعتمد في شي‏ء. و كان ورد قم و قد اشتهر بالكذب بالكوفة و نزل على أحمد بن محمد بن عيسى مدة ثم تشهر بالغلو فجفا و أخرجه أحمد بن محمد بن عيسى عن قم و له قصة. له من الكتب: كتاب الدلائل و كتاب الوصايا و كتاب العتق. أخبرنا أبو الحسين علي بن أحمد قال: حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن أبي القاسم ماجيلويه عنه بكتابه (بكتاب) الدلائل و أخبرنا محمد بن جعفر قال: حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد قال: حدثنا جعفر بن عبد الله المحمدي عنه بكتبه. و كتاب تفسير عم يتساءلون و كتاب الآداب. أخبرنا ابن شاذان قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى قال: حدثنا أبي قال: حدثنا محمد بن أبي القاسم ماجيلويه عنه. [↑](#footnote-ref-1)
2. . رجال ابن غضائری، ج 1، ص 95، 135: محمد بن علي بن إبراهيم بن محمد الصيرفي ابن أخت خلاد المقري أبو جعفر الملقب بأبي سمينة كوفي. كذاب غال. دخل قم و اشتهر أمره بها و نفاه أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري رحمه الله عنها. و كان شهيرا في الارتفاع لا يلتفت إليه و لا يكتب حديثه. [↑](#footnote-ref-2)
3. . رجال کشی، ص 545، 1032: قال حمدويه عن بعض مشيخته: محمد بن علي رمي بالغلو. قال نصر بن الصباح: محمد بن علي الطاحي هو أبو سمينة. [↑](#footnote-ref-3)
4. . فهرست طوسی، ص 409، 623: محمد بن أحمد بن يحيی بن عمران الأشعري القمي جليل القدر كثير الرواية له كتاب نوادر الحكمة و هو يشتمل على كتب جماعة أولها كتاب التوحيد... أخبرنا بجميع رواياته عدة من أصحابنا عن أبي المفضل محمد بن عبد الله الشيباني عن أبي جعفر محمد [بن جعفر] بن بطة القمي عن محمد بن أحمد بن يحيى. و أخبرنا الحسين بن عبيد الله و ابن أبي جيد جميعا عن (أحمد بن محمد) بن يحيى (عن أبيه عن محمد بن أحمد بن يحيى). و أخبرنا جماعة عن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه و محمد بن الحسن عن أحمد بن إدريس و محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد بن يحيى. و قال محمد بن علي بن الحسين (ابن بابويه): إلا ما كان فيه من تخليط و هو (الذي يكون) طريقه محمد بن موسى الهمداني أو يرويه عن رجل أو عن بعض أصحابنا أو يقول: و روي أو يرويه عن محمد بن يحيى المعادي أو عن أبي عبد الله الرازي الجاموراني أو عن السياري أو يرويه عن يوسف بن السخت أو عن وهب بن منبه أو عن أبي علي النيشابوري أو أبي يحيى الواسطي أو محمد بن علي الصيرفي أو يقول: وجدت في كتاب و لم أروه أو عن محمد بن عيسى بن عبيد بإسناد منقطع يتفرد به أو عن الهيثم بن عدي أو عن سهل بن زياد الآدمي أو عن أحمد بن هلال أو عن محمد بن علي الهمداني أو عن عبد الله بن محمد الشامي أو عن عبد الله بن أحمد الرازي أو عن أحمد بن الحسين بن سعيد أو عن أحمد بن بشر الرقي أو عن محمد بن هارون أو عن معاوية بن معروف أو عن محمد بن عبد الله بن مهران أو ينفرد به الحسن بن الحسين اللؤلؤي أو جعفر بن محمد الكوفي أو جعفر بن محمد بن مالك أو يوسف بن الحارث أو عبد الله بن محمد الدمشقي. [↑](#footnote-ref-4)
5. . فهرست طوسی، ص 412، 625: محمد بن علي الصيرفي الكوفي يكنى أبا سمينة له كتب و قيل: إنها مثل كتب الحسين بن سعيد. أخبرنا جماعة عن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه و محمد بن الحسن و محمد بن علي ماجيلويه عن محمد بن أبي القاسم عن محمد بن علي الصيرفي إلا ما كان فيها من تخليط أو غلو أو تدليس أو ينفرد به و لا يعرف من غير طريقه. [↑](#footnote-ref-5)
6. . رجال کشی، 546، 1033: و ذكر علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري عن الفضل بن شاذان أنه قال كدت أن أقنت على أبي سمينة محمد بن علي الصيرفي قال فقلت له و لم استوجب القنوت من بين أمثاله؟ قال إني لأعرف منه ما لا تعرفه. و ذكر الفضل في بعض كتبه: الكذابون المشهورون أبو الخطاب و يونس بن ظبيان و يزيد الصائغ و محمد بن سنان و أبو سمينة أشهرهم. [↑](#footnote-ref-6)